

در پاسخ  
دکتر خورسندیان

بهمن ۱۳۸۶

رضا رهنا

[Ketabton.com](http://Ketabton.com)



فهرست موضوعات

- ۱- مقدمه: ۳
- ۲- نیکوکاران به بهشت می روند! ۴
- ۳- ارتباط علمی و به دور از اتهامهای ناروا! ۵
- ۴- نامه های نیرنگ آمیز و پاسخهای حکمت آموز! ۶-۹
- ۵- یاری اهل اسلام و مبارزه با مرتدان و گمراهان! ۱۰-۱۴
- ۶- باز هم گذشت از ناحیه اسره ایشار! ۱۵-۱۶
- ۷- غمین میباش خدا با ماست! ۱۷-۱۹
- ۸- استدلال یا تناقض؟! ۲۰
- ۹- فدک و روایات تاریخی! ۲۱-۲۷
- ۱۰- به امید آروز! ۲۸-۲۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در پاسخ

دکتر خورسندیان

مقدمه:

خدایا بر تمامی نعمتها و توفیقاتش سپاس می گزارم و بر پیامبران الهی به ویژه خاتم ایشان و اهل بیت و یاران آنحضرت درود می فرستم. و از آفریدگار مَنّان برای بزرگوارانی که مرا با کتاب خدا آشنا نمودند، اعتلاء مقام، رفعت درجه و ازدیاد توفیق را خواستارم. همچنین از دوست گرامی جناب آقای دکتر خورسندیان تشکر می کنم که با ارسال مکتوب خویش، نظر اینجانب را در مورد کتاب "سقیفه" خواستار شده و موجب تنظیم مقاله حاضر گردیدند. امیدوارم این مختصر، در بازنگری باورها و مطابقت آن با کتاب همیشه به روز الهی مؤثر باشد.

وَأَفْوِضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ

إِنَّ اللَّهَ بِصَيْرِّ الْعِبَادِ

بهمن ماه ۱۳۸۶

رضا رهنما

بِسْمِ تَعَالَى شَأْنُهُ الْعَزِيزُ

جناب آقای دکتر خورسندیان:

ضمن عرض سلام و اعلام وصول مکتوب ارسالی، ذیلا نکاتی را یادآور می‌گردم:

۱- نیکوکاران به بهشت می‌روند!

در چهار صفحه اول نهایت تلاش خود را مبذول داشته اید تا چنین نتیجه‌گیری نمایید:

«... نمی‌توان انتظار داشت کسانی که در معرض اتهام حجت الهی قرار گرفته‌اند و حقوق پیامبر و امیرالمؤمنین و اهل بیت آن بزرگوار را در زمینه اطاعت و نصرت و تسلیم، کتمان نموده‌اند در قیامت نیز مشمول غفران الهی قرار گیرند...»

آری ما نیز معتقدیم کسانی که حقوق پیامبر(ص) و یا حق هرکس دیگر را که به صراحت کتاب و سنت اثبات شده، آگاهانه مورد انکار قرار دهند، به همان میزان از رحمت الهی دور خواهند بود؛ و مطابق فرامین قرآن کریم هرکسی موظف است در حد توان خویش با حکومت‌های طاغوتی و ائمه جور مبارزه نموده و در پیروی و نصرت پیشوایان عادل بکوشد. اما پافشاری بر حقوقی که خدایتعالی بدان تصریح نفرموده، و نیز غلو و زیاده روی در مورد شخصیت‌های دینی، خلاف تعلیمات قرآن کریم و سنت پیامبر(ص) می‌باشد.

چنانچه از ائمه اهل بیت(ع) نیز روایات متواتری در مبارزه با غلو واره شده است.

همانگونه که ملاحظه فرموده اید عبارت پایانی روایت منسوب به امام باقر(ع) تصریح دارد که: « نیکوکاران از ایشان (یعنی غیر شیعه) را خداوند به فضل و رحمت خویش وارد بهشت می کند»<sup>۱</sup>. شما به استناد قسمت اول روایت سعی داشته اید آنرا نقض نموده، به شرایطی مقید سازید لذا برای رسیدن به مقصود، عبارت "مُحْسِنُونَ مِنْهُمْ" را به معنی "مستضعفان ایشان" گرفته اید؛ درحالی که اولاً: در عبارت مذکور هیچگونه قیدی دیده نمی شود. ثانیاً: وازه ارزشمند "محسنون" در زبان قرآن و حدیث هرگز به "مستضعفان حق نیافته و گمراه" اطلاق نمی گردد. به هر حال در صورت وجود تناقض بین صدر و ذیل روایت، اعتراض به راویان آن برمی گردد، نه به کسی دیگر.

## ۲- ارتباط علمی

و دور از اتهامات ناروا!

در صفحه ۶ اظهار داشته اید:

{کتاب سقیفه نه تنها تفرقه افکنانه نیست بلکه از آنجاکه روایاتی از کتب اهل سنت نقل کرده کتابی محققانه است. ولی کتابهایی از قبیل "نقد کتب حدیث" تفرقه افکنانه است.}

دوست عزیز! چنانچه شما کتاب مزبور(نقد کتب حدیث) را مطالعه می فرمودید ملاحظه می نمودید که نویسنده محترم در آن کتاب تنها برخی از

<sup>۱</sup> - اصول کافی، ج ۲، ص ۱۹، باب دعائم الإسلام، شماره ۵

احادیث ضعیف و جعلی موجود در کتب شیعه را مورد بررسی و نقد قرار داده و ساخت مقدس ائمه اهل بیت علیهم السلام را از ایراد سخنان سخیف دور دانسته است.

باکمال تأسف شما به این(؟) نیز اکتفا نکرده و ادامه داده اید:

﴿در اینگونه کتابها مؤمنین واقعی به شُرک متهم و مهدور اللّم شناخته شده اند.﴾

شگفتا این سخنان از ناحیه همان کسی است که در نامه ضمیمه کتاب ارسالی، قصد خود را

﴿ارتباط علمی (و فقط علمی) در فضایی بدور از هرگونه سوء برداشت { معرفی نموده و تأکید داشته است که:

﴿هیچ منظوری جز کشف حقیقت در فضایی آرام و بدور از جنجالهای تبلیغاتی و اتهام های ناروا ندارم.﴾

آیا این همان شیوه تحقیق علمی و برهانی است؟! یا اینکه از برهان قاطع دیگری در وراء این الفاظ نشان دارد!

۳- نامه های نیرنگ آمیز

و پاسخ های حکمت آموز

در صفحه ۸ نوشته اید:

﴿نامه معاویه به محمد بن ابی بکر... به خوبی فضا و وضعیت جامعه آن زمان را ترسیم می کند و تصریح می کند که حق امیرالمؤمنین(ع) توسط پدر

محمد بن ابی بکر غضب شده و ایشان به اجبار و اکراه و تهدید ناگزیر به بیعت شده‌اند.

اعتماد به اراجیف مملو از مکر و فریب و اتهامات بی اساس معاویه، به جای بهره گیری از سخنان ارزنده و پاسخ های افشاگرانه امیرالمؤمنین علی(ع)، جای بسی تأمل و تأسف است!

دوست عزیز! از شما می پرسم: کدامیک از نامه های معاویه، که در "نهج البلاغه"، "وقعة صفین" و سایر منابع آمده، صادقانه و عاری از نیرنگ بوده؟!

اینجانب در مقاله "سیاست اموی و صداقت علوی" برخی از نامه هایی را که معاویه به امام علی(ع) و اصحاب آنحضرت و سایر افراد نوشته، و گفتگوهایی که با آنان داشته آورده ام، پاسخهای امام(ع) را نیز ذکر کرده ام و نشان داده ام که چگونه او (معاویه) می کوشیده تا با فرافکنی و فریب در صفوف یاران امام(ع) ایجاد تفرقه نموده و با تکیه ای بر شیخان شوم شام به مرادی که می خواسته برسد. حال آنکه امام(ع) در خنثی نمودن توطئه های او هرگز ذره ای از راه صداقت و تقوی نلغزیده است.

در آن مقاله، نامه مورد نظر شما و نامه مشابه آنرا که به امام علی(ع) نوشته است، آورده و پاسخ آنحضرت را نیز ذکر نموده ام. اینجا نیز به نامه مذکور اشارتی می شود تا مظلومیت آن امام همام حتی در بین مدعیان دوستی آنحضرت (چه در زمان حیات و چه پس از شهادت)، بیش از پیش آشکار گردد.



معاویه خطاب به امام(ع) می نویسد: «... (خداوند) از مسلمانان یارانی برای او(پیامبر) برگزید؛ او را بوسیله ایشان حمایت کرد و هر یک از ایشان به اندازه مراتب و فضایل خود در اسلام، نزد او پایگاههایی داشتند. برترین ایشان در اسلام خلیفه بعد از او، سپس جانشین او و سومی خلیفه مظلوم عثمان بود که تو بر همه ایشان رشک بردی و با همه گردنکشی کردی و ما آن عصیان را در نگاه خشم آلود و گفتار ناهنجار و آه هایی که از دل برمی کشیدی و در تأخیر تو از بیعت با آنان دریافتیم و می دیدیم که به قهر و جبر کشانده می شدی تا با اکراه با ایشان بیعت می کردی. پس از بیعت به هیچیک از آنان پیش از پسرمت حسد نمی بردی...»<sup>۲</sup>

پاسخ امام(ع) به نامه معاویه:

«... به راستی روزگار نکته شگفتی را درباره تو از ما پنهان داشته بود اینک تو خود آن را بروزدادی و رسوایی فزودی. آنجا که آغاز کردی تا نعمت خدایتعالی را درحق پیامبر خود و در مورد ما به خود ما خبردهی و چونان کسی گشتی که خرما به "هَجْر" بَرَد... و یادکردی که خداوند از مسلمانان یاورانی برای او (رسولخداص) برگزید و بوسیله ایشان یاری اش داد و آنان را به اندازه فضایلشان در اسلام، نزد او پایگاههایی بود. و ادعاکردی برتراز همه ایشان و نیکخواه ترین آنان نسبت به خدا و پیامبرش، آن خلیفه و جانشین آن خلیفه بوده اند. به جان خودم سوگند که پایگاه ایشان

<sup>۲</sup> - وقعة صفین: اثرنصرین مزاحم منقری، صفحه ۸۷ و پیکار صفین(ترجمه وقعة صفین، مترجم: پرویز

در اسلام بزرگ است و لطمه بر آن دو، زخم سختی بر پیکر اسلام می باشد.

خدا آن هردو را پیامرزد و به بهترین پاداشی جزایشان دهد...»<sup>۲</sup>

و بنابراینچه در نهج البلاغه آمده است امام(ع) در مورد امتیاز و ترتیب

درجات خلفا که معاویه بر آن تأکید داشته، می فرماید:

« وَمَا لِلطَّلَاءِ وَ أَبْنَاءِ الطَّلَاءِ وَ التَّمْيِيزِ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ وَ تَرْتِيبِ

دَرَجَاتِهِمْ وَ تَعْرِيفِ طَبَقَاتِهِمْ؟! = آزاد شدگان و فرزندان آزاد شدگان را با

امتیازبندی بین مهاجران اولیه و ترتیب درجات و شناساندن طبقات آنان چه

کار؟!»<sup>۳</sup>

سپس امام(ع) به رد سایر اتهامات معاویه از قبیل رشک نسبت به خلفا

و نافرمانی در برابر آنان می پردازد.

ولی معاویه همچنان سیاست " تفرقه بینداز و حکومت کن" را ادامه

داده و تز "جدایی بین اهل بیت و اصحاب" را تبلیغ می نمود تا جایی که

حتی امر بر پاره ای از دوستان اهل بیت نیز مشتبه گردید و مبارزه با

حکومت‌های ستمگر و غاصب و موروثی، به تدریج به مخالفت و کینه ورزی

نسبت به "سابقون اولون از مهاجران و انصار" تبدیل شد. همان کسانی که نه

تنها در قرآن کریم بلکه در تورات و انجیل نیز خداوند از آنان به نیکی یاد کرده

است.<sup>۴</sup>

<sup>۲</sup> - وقعة صفین: اثرنصرین مزاحم منقری، جزء ۲، صفحه ۸۹ و پیکار صفین، صفحه ۱۲۵

<sup>۳</sup> - نهج البلاغه: ترجمه و شرح فیض الإسلام، نامه شماره ۲۸

<sup>۴</sup> - اشاره به آیه شریفه ۲۹ از سوره مبارکه فتح

۴- یاری اهل اسلام

و مبارزه با مرتدان و گمراهان

در صفحه ۱۴ نوشته اید:

لر ذکر برخی جملات از اسناد تاریخی بدون در نظر گرفتن جایگاه جمله و مفعول گذاشتن فرازهای پیشین و پسین آن موجب انحراف از یک نتیجه گیری منصفانه می شود ... چنانچه توضیحات مؤلف (سقیفه) را از صفحه ۱۱۶ بازخوانی کنید و چنانچه به قسمت بالای نامه امیرالمؤمنین عنایت فرمایید ملاحظه خواهید کرد که آن حضرت تصریح کرده اند که "الحق" به جانشینی پیامبر می باشند. و علت اقدام خود را جلوگیری از ارتداد مردم و نابودی دین پیامبر و رخنه و نابودی دین می دانند که مصیبت آن از مصیبت حکومت نکردن بسی بزرگتر است.

سپس رجوع به متن کامل نامه ۶۲ را توصیه نموده و نوشته اید:

لرجالب آنکه در ادامه نامه ۶۲ آمده است: اِنِّیْ مِنْ ضَالِّیْهِمُ الَّذِیْ هُمْ فِیْهِ وَ الْهُدٰی الَّذِیْ اَنَا عَلَیْهِ لَتَلٰی بَصِیْرَةً مِنْ نَفْسِیْ وَ یَقِیْنِ مِنْ رَبِّیْ {  
و آنگاه به نشانه پیروزی ادامه داده اید:

لر به راستی کسانی که آن حضرت در مورد ایشان می فرماید: « من به گمراهی آنان مطلعم» در حالی که مدعی جانشینی پیامبر شده اند، چه کسانی هستند که جنابعالی سنگ آنان را به سینه می زنید؟

دوست عزیز! قبل از آنکه گمراهان مورد نظر امام (ع) در نامه مزبور را برایتان روشن نمایم، از شما تقاضا دارم سخن نویسنده کتاب سقیفه را با کلام امام (ع) با دقت نظر مقایسه نمایید:

مؤلف کتاب در صفحه ۱۱۶ نوشته اند:

بیعت امیرالمؤمنین پس از شش ماه از سر اکراه و ققط به جهت حفظ اسلام و بدون هیچ رضایتی انجام گرفت، تنها بیعتی ظاهری و دست به دست مالیدنی بود و بس.

و در صفحه ۱۱۸ عین نامه امام (ع) را از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آورده که می فرماید:

... پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام رخنه و ویرانی بینم که مصائب حاصل از این دو، بسیار عظیم تر باشد بر من تا از دست دادن حکومتی که کالای چند روزه بیش نیست و آنچه از آن حاصل می شود از میان می رود ... پس در این هنگام خود با پای خویش به نزد ابوبکر رفتم و با او بیعت کردم و در هنگامه این پیشامدها قیام کردم تا اینکه باطل نابود شد و کلمه الله (اسلام)، همچنان که برتر بود باقی ماند، هر چند که کافران ناخوش باشند.»

اولاً: عبارت "اکراه و اجبار و عدم رضایت"، با کلام حضرت امام (ع) که می فرماید:

« به جهت حفظ اسلام، بپای خویش نزد ابوبکر رقتم و با او بیعت کردم»<sup>۶</sup>، مہابنت دارد. لذا تفسیر و برداشت نویسنده کتاب سقیفه از سخن امام(ع) که "بیعت آنحضرت ظاہری و دست به دست مالیدنی از سر آکراه بود"، تفسیر " مَا لَا يَرْضَى صَاحِبُهُ" و تحریف شخصیت آن امام بزرگوار است. وقتی از نظر آنحضرت بیعت با ابوبکر و یاری اهل اسلام و صرف نظر کردن از شایستگی و برتری خود برای خلافت، موجب حفظ اسلام گردیده، آیا خروج از خط اقتدا و اتمام آن امام بزرگوار می تواند عمل شایسته ای به حساب آید؟! ثانیاً: کلام امام(ع) چنان رسا و روشن است که تمام دیگر نقل های متناقض نویسنده سقیفه را نیز نقش بر آب می کند. نقل هایی از قبیل "آتش زدن درب خانه حضرت زهرا(س)"<sup>۷</sup> و "بردن حضرت امیر(ع) با زور و تحمیل"<sup>۸</sup> و "بیعت گرفتن اجباری از آن حضرت" و یا "مجبور شدن آنحضرت در اثر زرمزه عثمان!"<sup>۹</sup> و... ( اگرچه خود این نقل ها نیز نه با یکدیگر هماهنگی دارند و نه باشخصیت آن امام بزرگوار سازگارند!)

ثالثاً: نه تنها صاحب کتاب سقیفه بلکه شما نیز در صفحه ۱۵ نامه خود از اظهارات امام(ع) در مورد بیعت با ابوبکر برداشتی معکوس داشته اید؛ چنانکه نوشته اید:

<sup>۶</sup> - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۶، صفحه ۹۴، چاپ ایران، بنا بر نقل و تأیید سید مرتضی

عسکری در کتاب سقیفه، صفحه ۱۱۸

<sup>۷</sup> - کتاب سقیفه: صفحه ۱۱۰ و پاورقی صفحه ۱۰۳

<sup>۸</sup> - کتاب سقیفه: صفحه ۱۱۷

{آنحضرت از نابودی دین که حاصل غصب حق اوست اظهار نگرانی

می کند}

دوست عزیز! در صورت درستی برداشت شما، امام(ع) باید برای جلوگیری از نابودی دین، به هر وسیله ای که شده مانع غصب گردد؛ نه اینکه با بیعت خود و یاری آنان، باطل نابود شده و دین قرار یابد! ( واطْمَأَنَّ الدِّينَ وَ تَنْهَنَّهُ<sup>۹</sup> ). به علاوه مگر خود شما در صفحه قبل (ص ۱۴): نوشته اید:

{- امام(ع) - علت اقدام خود را جلوگیری از ارتداد مردم و نابودی دین پیامبر و رخنه و نابودی دین می دانند که مصیبت آن از مصیبت حکومت نکردن بسی بزرگتر است.}

آری آن بزرگوار به خاطر جلوگیری از ارتداد و رخنه در دین، از حکومت دنیوی گذشت. اما شما دوست عزیز بیندیشید که به کدامین مصیبت دامن می زنید! و در کدامین خط گام بر می دارید! آیا این همان خطی نیست که معاویه در نامه هایش ( از جمله نامه به محمدبن ابی بکر)، ساخته و پرداخته است؟! از طرفی می گوید: «خلافت حق امام(ع) بوده که توسط ابوبکر و عمر غصب گردیده! (یک شیعه دو آتشه!)»؛ از طرفی نیز ادعا می کند: «آن دو نفر شایسته ترین فرد بعد از رسول خدا(ص) بودند و من دنباله رو آنانم! ( سنی چهار آتشه! )».

آری آتش تفرقه را او برافروخت؛ زنهار که ما دامن نزنیم!

<sup>۹</sup> - نهج البلاغه: نامه شماره ۶۲

اما در مورد آن جمله امام(ع) که فرموده است: «من از گمراهی که آنان درآیند و هدایتی که من برآیم، آگاهم...»

چنانچه علائق مذهبی مانع دقت شما نمی شد درمی یافتید که در این قسمت از نامه، امام(ع) به معاویه و سپاه شام اشاره دارد؛ در صورتی که قسمت اول در رابطه با بیعت با ابوبکر و یاری اهل اسلام در مبارزه با مرتدان است. اگر شما تنها به آن یک جمله اکتفا نمی کردید و بقیه نامه را نیز مطالعه می نمودید ملاحظه می کردید که حضرت می فرماید:

«آیا نمی بینید که سرزمینتان از دست رفته و به شهرهایتان ظفریافته اند؟! خدا شما را پیامزد به جنگ با دشمن خویش حرکت کنید...»

چطور برای شما روشن نیست که امام(ع) این مطالب را در زمان خلافت خویش به سپاه خود فرموده است؟! فرض کنیم شما در نتیجه گیری خود شتاب نموده و بقیه نامه را مطالعه نفرموده باشید؛ چگونه پذیریم که شما جمله قبل از آنرا ندیده باشید که حضرت می فرماید:

«بخدا قسم! اگر من به تنهایی با ایشان روبرو شوم و آنها همه روی زمین را پر کرده باشند باک نداشته و نمی هراسم.»

حتی فیض الاسلام نیز توضیح داده است که منظور امام(ع) معاویه و سپاهش می باشند.<sup>۱۰</sup>

دوست عزیز! ملاحظه می کنید که با کمال تأسف باید توصیه های شما را عینا به خودتان باز گردانده و بگوییم:

۱۰- نهج البلاغه: ترجمه و شرح فیض الاسلام، صفحه ۱۰۴۲ سطر ۳

۱- «برادر عزیز! ذکر برخی جملات از اسناد تاریخی بدون در نظر گرفتن جایگاه جمله و مفعول گذاشتن فrazهای پیشین و بسین آن موجب انحراف از یک نتیجه گیری منصفانه و محققانه می شود!!»<sup>۱۱</sup>

۲- «دوست عزیز! از شما انتظار می رود بین خود و خدای خود، در نقد و بررسی موضوعات از شیوه های پژوهشی و تحقیقی علمی و بدور از تعصب تبعیت کنید و با قضاوتی شتابزده، خود را پیروز میدان و کاشف... ندانید.»<sup>۱۲</sup>

۵- باز هم گذشت

از ناحیه اسوه ایشار!

در صفحه ۱۶ نوشته اید:

{ امام(ع) هنگام بیعت مردم با عثمان می فرماید: سوگند به خدا که من تسلیم می گردم مادامی که امور مسلمین به سلامت باشد و حال آنکه در این موضوع(بیعت مردم باعثمان) جور و ستمی تحقق نیافته مگر به صورت خاص بر من }

دوست گرامی! عبارات فوق با نظریه شما و نویسنده کتاب سقیفه که تمام انحرافها و مصیبتها را ناشی از کنارگذاشتن امام(ع) از خلافت می دانید، مغایر و متناقض است. چطور می شود با غضب خلافت الهی امور مسلمین به

<sup>۱۱</sup>- از سفارشات آقای خورسندیان در صفحه ۱۴ مکتوب ارسالی

<sup>۱۲</sup>- از سفارشات آقای خورسندیان در صفحه ۱۴ مکتوب ارسالی



سلامت بوده و بر هیچ کسی جز امام(ع) ستمی نرفته و امام(ع) در برابر آن تسلیم گردد؟!

در صفحه ۱۷ نقل کرده اید که امام(ع) در مورد جریان پس از رسول خدا(ص) فرموده است:

نرس در آن هنگام دیدم جز اهل بیت مرا معین و مدافع و کمک کاری نیست لذا دریغ آمد مرگ آنان را بریاید... {

در اینجا این سؤالها به ذهن می رسد که: چرا جز اهل بیت ایشان کسی مدافع حق نبوده؟ آیا باورکردنی است کسانی که تا دیروز همراه رسول خدا(ص) و به فرمان آنحضرت در دفاع ازحق، در میدانهای جهاد با خویشان و نزدیکترین کسان خود می جنگیدند و از خانه و اموال خود گذشته و هجرت می نمودند اکنون تا این اندازه از فرمان خدا و رسول خدا(ص) فاصله بگیرند؟! اگرچنین بوده پس چرا خدایتعالی آنها را در کتابش ستوده؟! بعلاوه چرا امام(ع) از مرگ فرزندان و اهل بیت خود هراس داشته؟! آیا این سخن انسان را به یاد آن ضرب المثل معروف نمی اندازد که می گویند: "مرگ خوب است اما برای همسایه"؟!

سوءتفاهم نشود اعتراض ما العیاذ بالله به ساحت مقدس امام(ع) نیست؛ بلکه شک ما در صحت صدور این سخنان از آن بزرگوار است.

۶- غمین مباش

خدا با ماست!

در صفحه ۱۸ اظهار داشته اید:

{در مورد یار غار پیامبر که قصد مدح وی را دارید جز دم چیزی در

آن نمی بینم.}

و شرح داده اید که:

{اگر حزن از روی اطاعت بود، پیامبر(ص) آنرا نهی نمی نمود.}

برادرم محترم! چنانچه این استدلال و نتیجه گیری شما درست باشد، در

مورد آیات زیر که خداوند رسول گرامی اش را با فعل نهی مورد خطاب قرار

می دهد نیز صادق خواهد بود:

۱- «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ قَبْلَ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» = پیش از آنکه نزول

وحی به سوی تو پایان پذیرد، به قرائت آن (آیات) شتاب مکن.<sup>۱۳</sup>

۲- «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ...» = زیانت را

برای شتاب در خواندن آن (آیات) به حرکت در نیاور. درحقیقت گردآوری و

تدوین آن به عهده ماست.<sup>۱۴</sup>

۳- «وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ» = بر آنان اندوهگین

مباش و از آنچه مکرمی ورزند، دل تنگ مدار.<sup>۱۵</sup>

<sup>۱۳</sup> - طه/ ۱۱۴

<sup>۱۴</sup> - قیامة/ ۱۶

<sup>۱۵</sup> - نحل/ ۱۲۷

آیا تکرار آیات توسط رسول خدا(ص) به هنگام نزول وحی، از روی عدم اطاعت بوده یا به عکس از اشتیاق و علاقه و احساس مسئولیت بیش از حد آنحضرت حکایت دارد؟!

آیا غمین بودن پیامبر(ص) برای کفار و دلسوزی آنحضرت به حال آنان و نگرانی اش در مورد مکر ایشان، نعوذ بالله معصیت خدا بوده یا به عکس بر ایمان و صداقت رسول گرامی دلالت دارد؟!

نتیجه اینکه کاربرد فعل نهی همیشه برای بازداشتن از گناه و خطا نبوده بلکه گاه برای ارشاد و راهنمایی و گاه نشانه عنایت و محبت است.

در مورد عبارت قرآنی «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا = خدا با ما است»، که رسول خدا(ص) به یار غار خود (ابوبکر) فرموده، نوشته اید:

«خداوند کی، با چه کسی و با چه چیزی نیست؟»

و آیه شریفه سوره مجادله را شاهد آورده اید که فرموده است:

«هیچ نجوایی بین سه نفر نبوده مگر اینکه خداوند چهارمین آنهاست؛ و

نه بین پنج نفر مگر اینکه خداوند ششمین آنهاست، و نه کمتر از آن و نه بیشتر از

آن مگر اینکه هر جا که باشند خداوند با ایشان است. سپس در روز قیامت به

آنچه عمل کرده اند آگاهشان می کند.»

باکمال تأسف شما " معیت = همراهی " را در دو آیه شریفه به یک معنا

تصور کرده، و به اشتباه رفته اید! درحالیکه در آیه دوم همراهی به معنی حضور و

تسلط و احاطه علمی است؛ چنانکه در مقطع آیه بدان تأکید شده است. همچنین

است در آیه شریفه «هُوَ مَعَكُمْ أَيْ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» او با شماست

به هر جا که باشید و خداوند بر آنچه انجام می دهید بیناست.»<sup>۱۶</sup> ولی در آیه قبل (یعنی در آیه مورد نظر)، همراهی به معنای تأیید و نصرت است، که شامل حال هر کسی نمی شود. چنانکه فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» = خداوند با صابران است»<sup>۱۷</sup> «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ» = خداوند همراه مؤمنین است»<sup>۱۸</sup> «إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» = قطعاً خداوند با نیکوکاران است»<sup>۱۹</sup> و «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» = یقیناً خداوند همراه پرهیزکاران و نیکوکاران است»<sup>۲۰</sup>.

لطفاً قبول زحمت فرموده حداقل به کتاب "المُفْرَدَاتُ فِي غَرِيبِ الْقُرْآنِ"

اثر "راغب اصفهانی" مراجعه نمایید که در ذیل کلمه "مع" نوشته است:

{ مَعَ يَمْتَضِي الإِجْتِمَاعَ إِذَا فِي الْمَكَانِ ... أَوْ فِي الزَّمَانِ ... أَوْ فِي الشَّرَفِ وَالرُّتْبَةِ. وَيَمْتَضِي مَعْنَى النَّصْرَةِ وَإِنَّ الْمُضَافَ إِلَيْهِ لَفْظٌ مَعَ هُوَ الْمَنْصُورُ نَحْوُ قَوْلِهِ «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» أَيْ الَّذِي يُضَافُ إِلَيْهِ فِي قَوْلِهِ «اللَّهُ مَعَنَا» هُوَ مَنْصُورٌ أَيْ نَاصِرُنَا. = لفظ "مع" معنای اجتماع (و همراهی) در مکان ... یا در زمان ... یا در شرف و مرتبه را اقتضا دارد. و نیز مقتضی معنی نصرت است، و (بنابراین) مضافٌ إليه لفظٌ "مع" همان یاری شده می باشد. مانند قول خدایتعالی که

۱۶- حدید/۲۷

۱۷- بقره/۱۵۳

۱۸- انفال/۱۹

۱۹- عنکبوت/۶۹

۲۰- نحل/۱۲۸

فرموده است: « لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا »، یعنی کسی که در قول خدایتعالی (اللَّهُ مَعَنَا)، لفظ مع به آن اضافه شده، همان یاری شده می باشد. پس مَعَنَا یعنی یاور ما { نتیجه اینکس: « لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا » یعنی: غمین مباش مطمئناً خدا یاور ماست.

#### ۷- استدلال یا تناقض؟!

دوست گرامی! شما در صفحه اول نامه خود در مورد کتاب سقیفه اظهارداشته اید:

« ویژگی این کتاب ارائه مدارک مهمی از کتابهای معتبر اهل سنت است؛ و آنرا

« کتابی علمی و متین و دارای منطق استدلال » به شمار آورده اید.

باید یادآور شوم که به صرف یافتن روایتی مطابق با پیش فرض خود در یکی از منابع فرق اسلامی، نمی توان به صحت آن یقین نمود؛ زیرا جز کتاب خدایتعالی هیچ کتابی تمام مطالبش قطعی و یقینی نمی باشد. بسا روایاتی که مؤلفی در کتابی آورده و سپس توسط خود او یا دیگران مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. همانگونه که مطلع هستید قدیمی ترین و مهمترین کتاب روایتی شیعی کتاب "اصول کافی" است؛ ولی همین کتاب معتبر نیز از داشتن روایاتی ضعیف و جعلی عاری نمی باشد. به عنوان مثال حاوی روایاتی دال بر تحریف قرآن کریم است که در حال حاضر علمای بزرگ نه تنها بدان اعتقاد ندارند، بلکه با دلایل متقن عقلی و نقلی عدم تحریف کتاب خدا را اثبات می نمایند.

بسیاری از روایات و نقل قول های ذکر شده در کتاب سقیفه نیز با حقایق قرآنی و واقعیتهای تاریخی و احادیث متواتر و قطعی هماهنگی ندارند؛ ولی از آنجا که مؤلف کتاب آنها را با باورهای خود همسو یافته، بدون توجه به ضعف و حتی تضاد موجود بین آنها به گزینش پرداخته تا با این نحو استدلال (جدلی و نه برهانی)، به مقصود خویش نایل آید.

این روش را در آثار برخی خاورشناسان غربی و اسلام ناشناسان از دین برگشته شرقی نیز می توان مشاهده نمود.<sup>۲۱</sup>

#### ۸- فدک و روایات تاریخی

از جمله روایات تاریخی متناقض نقل قولهای مربوط به "فدک" می باشد که در کتاب سقیفه به آنها استشهد شده است. ذیلا ۸ روایت مزبور در دو گروه مورد بررسی قرار می گیرد:

الف - روایاتی که از هبه و بخشش فدک توسط رسول خدا(ص)

حکایت دارند:

۱- فدک را پیامبر(ص) به حضرت زهرا(س) بخشیده بود و آن حضرت در آن تصرف کرده بود. ... با اینهمه، ابوبکر، فدک را از آن حضرت گرفت. حضرت زهرا(س) گفت: « فدک را به من بازگردانید، زیرا پیامبر(ص) آن را به

<sup>۲۱</sup> - در این زمینه به کتابهای " نقد آثار خاور شناسان"، "خیانت در گزارش تاریخ" و "دین ستیزی نا فرجام" از آثار ارزنده و محققانه استاد سید مصطفی حسینی طباطبائی مراجعه نمایید. ضمنا نقل قول ها و اظهار نظرهای متناقضی که ناشر کتاب سقیفه به عنوان پیشگفتار از "مادلونگ" خاورشناس آلمانی الاصل آورده نیز مؤید این موضوع است.

من بخشیده است.» به آنحضرت گفتند: شاهد بیاور؛ ... حضرت زهرا(س) فرمودند: «آن هنگام که پیامبر آنرا به من واگذار کرد این دو شاهد بودند: علی(ع) و اُمّ ایمن. ابوبکر گفت: نمی شود! در شهادت دادن باید یا دو مرد یا یک مرد و دو زن باشند.»<sup>۲۲</sup>

۲- { در روایتی دیگر آمده است که خلیفه، پس از اقامه شهادت شهود، تصمیم گرفت که فدک را به حضرت زهرا(س) بازگرداند؛ پس، در ورقه ای از پوست، قباله فدک را به نام حضرت زهرا(س) نوشت، لکن عمر سر رسید و قباله را پاره کرد. }<sup>۲۳</sup>

۳- { غلامی از غلامان پیامبر به نام رباح، نیز به حقانیت حضرت زهرا(س) گواهی داد. }<sup>۲۴</sup>

۴- { علاوه بر آن از پیامبر اکرم(ص) نامه ای باقی مانده است که در آن، رسول اکرم(ص)، مالکیت حضرت زهرا(س) را بر فدک تصدیق کرده اند. }<sup>۲۵</sup>

باتوجه به روایات فوق سوالات زیر مطرح می گردد:

۲۲- سقیفه: صفحه ۹۵، سطر ۱۰ به بعد

۲۳- سقیفه: صفحه ۹۶، سطر ۳

۲۴- سقیفه: صفحه ۹۶، پاورقی

۲۵- سقیفه: صفحه ۹۵، پاورقی

- ۱- آیا باورکردنی است که موضوعی با این درجه از اهمیت در بین یاران پیامبر(ص) هیچ شاهدی نداشته باشد؟! و تنها دو نفر آن هم از درون خانواده ای که مدعی آن بوده اند، بر آن گواهی دهند!
- ۲- آیا این بخشش به طور خصوصی و تنها درحضور دو یاسه نفر صورت گرفته؟!
  - ۳- سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، بلال، جابر، و بنی هاشم کجا بودند که با شهادت خود مانع این غضب شوند؟ یا حداقل به پاره کردن سند مالکیت توسط عمر( بنابر روایت دوم)، اعتراض نمایند؟!
    - ۴- چرا روایت دوم و سوم و چهارم خلاف روایت اول را می رساند؟!
      - ۵- اگر طبق روایت چهارم نامه ای از حضرت رسول(ص) مبنی بر تصدیق مالکیت حضرت زهرا(س) موجود بوده، دیگر به ارائه شهود چه نیازی بوده است؟!
        - ۶- نامه مذکور در آنروز کجا و در اختیار چه کسی بوده؟ و چرا ارائه نشده؟
          - ۷- چرا حضرت زهرا(س) و امام علی(ع) از آن نامه بی اطلاع بودند؟! بنابراین هر یک از چهار نقل تاریخی مزبور ناقض سه نقل دیگر است و به طور قطع و یقین سه قول از اقوال چهارگانه فوق ساختگی و دروغ می باشد. آیا بر آن قول واحد و ظنی و اختلاف انگیز و مشکوکی که می ماند، می توان اعتماد نمود؟! اصولاً آن قول کدام است؟!
            - ۸- آیا باورکردنی است که موضوعی با این درجه از اهمیت در بین یاران پیامبر(ص) هیچ شاهدی نداشته باشد؟! و تنها دو نفر آن هم از درون خانواده ای که مدعی آن بوده اند، بر آن گواهی دهند!



ب- روایاتی که فدک را میراث پیامبر(ص) و حضرت زهرا(س) را تنها وارث آنحضرت بشمار می آورد:

۱- { ... علی(ع) گفت: ما از هر کس دیگر (در تصرف ماترک) به رسول خدا سزاوارتریم. من (عمر) گفتم: و آنچه مربوط به خبیر است؟ گفت: آری... گفتم: هرچه که به فدک مربوط می شود؟ گفت: آری... }<sup>۲۶</sup>

۲- در صفحه ۹۶ تحت عنوان غضب ارث پیامبر(ص) روایتی را آورده که { حضرت زهرا(س) بدون اینکه نام فدک را به میان آورد از ابوبکر در مورد اناث خانه و زمین های زراعی و باغهای پیامبر طلب ارث کرده است. }

۳- در صفحه ۹۸ طی روایتی طولانی آورده است که: { حضرت زهرا(س) در مسجد در حضور گروهی فشرده از مهاجر و انصار به مطالبه فدک برخاسته و فرموده است: « شما اکنون چنین گمان می برید که ما از پیامبر ارث نمی بریم؟ مگر در پی قوانین و احکام دوره جاهلیت هستید ... ای پسر ابوقحافه تو از پدرت ارث می بری ولی من از پدرم ارث نمی برم؟ ... اینک فدک چون شترهای مهارکشیده و بالان نهاده ارزانی ات باد ... } سپس رو به انصار کرد و فرمود:

« ای گروه برگزیدگان! ای بازوان ملت و نگهبانان اسلام! شما چرا در یاری من سستی می ورزید و مرا کمک نمی کنید؟ ... چه زود آئین خدا را تغییر دادید و شتابان بدعتها نهادید ... »

با شما می‌ای فرزندان قبیله! در برابر چشمانتان ارث پدرم را غصب می‌کنند و فریاد دادخواهی ام را می‌شنوید ولی کاری نمی‌کنید در حالی که نیرو و نفر دارید و از احترام و تکریم برخوردارید. نخبگانید که خدایتان برکشیده و نیکانی که برگزیده ...

من آنچه را که گفتنی بود با شما در میان گذاشتم؛ گرچه از خواری و زبونی و واپسگرایی تان آگاهی داشتم. اینک این (فدک) شما را ارزانی باد.»<sup>{</sup>

سپس (بر طبق نقل مؤلف): «ابوبکر طی سخنانی اظهار داشت که: من خود از پیامبر خدا شنیده‌ام که فرمود: ما پیامبران، طلا و نقره و زمین و اموال و خواسته و خانه‌ای به ارث برجا نمی‌گذاریم، بلکه ارث ما ایمان و حکمت و دانش و سنت است ...»<sup>{</sup> ۲۷

۴- مؤلف کتاب ادامه می‌دهد: «ربنا به روایت کتاب ... حضرت فاطمه (س) پس از سخنان ابوبکر با اشاره به آیات «وَوَرَّثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ» و «فَهَبْنَا لِي مِنْ لَدُنْكَ وَكَلِيًّا يَرْتُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» و... فرمود: آیا خداوند شما را به آیه‌ای ویژه امتیاز بخشیده و پیامبرش را از آن مستثنا کرده است؟ ... من آنچه را باید می‌گفتم، گفتم. من می‌دانم که شما چه اندازه سست هستید و نمی‌خواهید کمک کنید ... این (فدک) از آن شما. این شتری که شما سوار شده‌اید پایش زخمی است.»<sup>{</sup> ۲۸

<sup>۲۷</sup> - سقیفه، صفحه ۱۰۱، سطر ۶ به بعد

<sup>۲۸</sup> - سقیفه، صفحه ۱۰۱

کاملاً پیداست که در این گروه از روایات گرد آوری شده توسط مؤلف کتاب سقیفه، فدک میراث رسول خدا(ص) محسوب شده، که حضرت زهرا(س) آن را تحت عنوان ارث مطالبه می نموده است.

درحالی که گروه روایات قبلی فدک را ملکی به شمار می آورد که رسول خدا(ص) آن را به حضرت زهرا(س) بخشیده بوده است.

علاوه بر وجود چنین تناقض آشکاری بین دو دسته از روایات فوق در کتاب مذکور، اشکالات دیگری نیز بر روایات اخیر وارد است؛ که به ذکر چند مورد به عنوان نمونه اکتفا می گردد:

۱- باتوجه به اینکه رسول خدا(ص) به هنگام رحلت همسرانی داشته، چطور (برطبق این روایات) حضرت فاطمه(س) خود را وارث "منحصر به فرد" آنحضرت شمرده است؟ و از قول امام علی(ع) نقل شده که: « ما نسبت به تصرف ماترک رسول خدا(ص) - از جمله خبیر و فدک - از هرکس دیگری سزاوارتریم؟! »

۲- در روایت شماره ۳، انصار با عباراتی متناقض مورد خطاب واقع شده اند: ازطرفی برگزیدگان، بازوان ملت، نگهبانان اسلام و نیکان برگزیده، و ازطرفی تغییردهندگان آیین خدا، بدعت گذاران خوار و زیون و افرادی و افسگرا بشمار آمده اند!

۳- نکته مهم دیگر اینکه طبق روایت شماره ۳ حضرت فاطمه(س) در مطالبه ارث خود به آیه ۶ سوره شریفه مریم و آیه ۶ سوره نمل استشهاد نموده، در حالی که آیات مذکور در رابطه با میراث معنوی است و نه میراث مادی.

لذا اینگونه تفسیر و برداشتی از آیات از شخصیت بارز و آگاهی چون حضرت زهرا(س) بسیار بعید و غیر ممکن می باشد.

در سوره شریفه نمل قبل از عبارت « وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ » سخن از علم و فضل حضرت داود و حضرت سلیمان است که آن دو بزرگوار سپاسگزار آن نعمت الهی بوده اند. بنابراین ذکر بلافاصله ارث بردن سلیمان از داود نبی(ع) در مورد زمین و اغنام و اثاث منزل تناسبی با آیه قبل ندارد. به خصوص که مقطع آیه شریفه نیز از سخن حضرت سلیمان در ارتباط با تعلیم الهی و فضل آشکار او حکایت دارد.

در سوره مریم نیز اگر به سیاق آیات توجه شود روشن است که حضرت زکریا عرض می کند: « - خداوندا! - من در پی خود از وارثانم بیم دارم و همسر من نازاست؛ بر من از نزد خویش میراث بری ببخش تا وارث من و خاندانم باشد». با توجه به اینکه قوم و خویشان حضرت زکریا روحانی نمایان یهودی بودند که پیوسته در پی آزار او بوده و حتی کمر به قتل آنحضرت بسته بودند و ایشان به فرمان خدایتعالی همچون سایر انبیاء الهی خود را وقف تبلیغ دین و ارشاد مردم نموده بود، نمی توان باور کرد که در آن شرایط و موقعیت، مال و ثروتی بهم زده و در آخر عمر دغدغه آن اموال، فکر او را چنان مشغول کرده که از خدایتعالی فرزندی (میراث بری) را بخواهد تا املاکش به او منتقل گردد! نکته دیگری که این قول تفسیری (میراث معنوی) را تأیید می کند اینست که آنحضرت به ذکر "وارث من" اکتفا ننموده، بلکه گفته است: « تا وارث من و خاندان من باشد ». مسلّم است که ماترک آل یعقوب به فرزندان

خودشان می رسیده، نه به حضرت یحیی! بنابراین حضرت زکریا نگران اموال خود و خاندان یعقوب نبوده بلکه به قول استاد طباطبائی در تفسیر<sup>۲۹</sup> بیان معانی در کلام ربّانی: «خوف آن را داشته که پس از او دین خدا دست روحانی نمایانی بیفتد که به جای هدایت مردم، آنها را گمراه سازند»،<sup>۲۹</sup> به عبارت دیگر موجب ایجاد انحراف در مسیر دیانت گردند.

چنانچه اشکال شود که علوم و معارف (دینی و غیردینی)، اکتسابی می باشند و نه ارثی! در این صورت پاسخ اینست: هر نعمتی که به انسان می رسد به خصوص آنچه از گذشتگان به انسان منتقل می گردد (اعم از امور اکتسابی و غیر اکتسابی) همه فضل و رحمتی است که خداوند آنرا به میراث می دهد. به عبارت دیگر نسلهای جدید میراث بران فرهنگ مادی و معنوی نسلهای گذشته اند. چنانکه فرموده است: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا = سپس کتاب را به بندگان برگزیده خود به میراث دادیم». <sup>۳۰</sup> همچنین در حدیث شریف نبوی (ص) آمده است که: «الْعُلَمَاءُ وَرِثَةُ الْأَنْبِيَاءِ = دانشمندان وارثان پیامبرانند».

۹- به امید آن روز

برادرگرامی! امروزه دعوت به امور فرعی و اختلافی به نام دین، آن هم با دلایل ضعیف و شواهد متناقض، و رهاکردن امور اصلی و قطعی و

<sup>۲۹</sup> - تفسیر " بیان معانی در کلام ربّانی": از تقریرات استاد سید مصطفی حسینی طباطبائی، ذیل آیه

شریفه.

<sup>۳۰</sup> - فاطر/۳۲

فطری چون توحید که دعوت به ارزشهای انسانی و مبارزه باشرک و اقسام ظلم، نابرابری و دیکتاتوری است؛ موجب از بین رفتن تازگی و طراوت دیانت، و خروج آن از متن زندگی انسانها می گردد. حاصلش نیز جز افزایش جمعیت فراریان و مخالفان دیانت چیز دیگری نخواهد بود. این همان خواست دشمن است که پیوسته درصدد هدم اسلام است. لذا از شما تقاضا دارم بیایید با اقتدا به امیرمؤمنان علی(ع) و به پیروی از کتاب و سنت درحفظ وحدت اسلامی و برافراشتن پرچم توحید بکوشیم و به امید روزی باشیم که اندیشمندان اسلامی با پذیرفتن اصل اخوت(!)، در فضایی علمی (ویرابر!) و درکنارهم(!)، مسائل متنازع فیها را به کتاب خدا (سبحانه و تعالی) و سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) ارجاع داده، موجب نزدیکی بیشتر دلهای مؤمنان به یکدیگر گردند.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ  
 وَقَفَّكُمْ اللَّهُ وَإِنَّا لِمَا يَحِبُّ وَيَرْضَى  
 برادران رضارهنما ۱۳۸۵/۱۱/۱۰

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**